

مجتبی مینوی، استادی از اقلیم «نمیدانم»/ایرج افشار

مینوی هم رفت و به جهان مینوی خود واصل شد. او از خاندانی بود که همه قبیله او عالمان دین بودند. از مدت هفتاد و سه سال که بزیست، پنجاه و پنج سالش را در راه کسب معارف و علوم اسلامی و ایرانی و نشر تحقیقات و مطالعاتی که عمیقاً حاصل کرده بود، مصروف کرد هیچ ماه و سالی را به بطالت نگذرانید. از یک کتاب به کتاب دیگر می‌پرداخت و از یک کتابخانه به کتابخانه دیگر می‌رفت. همه‌جا و همه‌وقت در مزرع فضل و ادب خوشه‌چینی می‌کرد و همه‌وقت خوشه‌چینان از خرمن معرفتش بهره‌وری می‌یافتند، خواه آنکه در محضرش بودند و خواه آنکه نوشته‌هایش را می‌خواندند. هر چه نوشت و پراکند استوار و دیرپای بود. هیچ‌یک از نوشته‌های او را نمی‌توان بی‌فایده و کم‌ارزش دانست، اگر چه گاهی قلمش تند و عصبانی جلوه کند...

اگر در نوشته‌های مینوی تندی و برافروختگی نبود پس چه فرقی بود میان او و صاحب‌قلمان دیگر. ارزش واقعی مینوی بجز استحکام روش تحقیق و زبان گویا و برآ و مسلط، در همین شیوه دلیرانه و بی‌باکانه‌اش بود که وهمی و ترسی از گفتن آنچه می‌دانست نداشت، ولو آنکه به مذاق این و آن خوش نیاید، ولو آنکه دوستی ازو برنجد، ولو آنکه مورد طعن و ملامت و حتی دشنام شنیدنها قرار بگیرد. چون تحمل هیاهو داشت در قبال غوغای مخالفان سرفراز و محکم می‌ایستاد. به اصطلاح بیدی نبود که از بادهای ناگهانی بلرزد. چندین بار با طوفانهای که او را در برگرفت دست و پنجه نرم کرد. اما هیچ‌بار از شاخ و برگ پربارش چیزی کاسته نشد.

هیچ‌کس باور نداشت که مینوی تندمزاج دشمن‌ساز (با گروهی عظیم که از مخالف و مخالف خوان داشت) پس از وفات بحدی که مورد تجلیل و احترام قرار گرفت از تبجیل و بزرگداشت برخوردار یابد. این نبود مگر بسبب آنکه مینوی همواره شرف علم و معرفت را بلند نگاه داشت. پستی و فرومایگی را در این گوشه از قلمرو انسانی نپسندید. ناچار وقتی خلاف طبیعت خود به مطلبی برمی‌خورد به قول معروف «ستیه‌نده» می‌شد. ضرری هم ازین صفت ندید.

* * *

مینوی در چندین زمینه از معارف و علوم مربوط به ایران و اسلام کار کرد و آثاری دست اول و ماندگار بر جای گذاشت. شاید در مقام سنجش بتوان خدماتی را که در زمینه تصحیح متون مهم زبان فارسی انجام داده است در صف مقدم قرار داد. کلیله و دمنه، ویس و رامین، نامه تسنر، دیوان ناصر خسرو (که در چاپ اخیر مهدی محقق همکارش بود)، سیرت جلال‌الدین، نوروزنامه، عیون‌الحکمه، السعاده‌والاسعاد، تحریمه القلم سنائی، نورالعلم ابوالحسن خرقانی، نصاب‌الملوک سعدی، مصنفات بابا افضل مرقی کاشانی (با همکاری یحیی مهدوی)، اخلاق ناصری (که علیرضا حیدری همکارش بود و در این ایام باید منتشر شود) و بالاخره شاهنامه فردوسی که داستان رستم و سهراب آن را بعنوان نمونه منتشر ساخت، اینها متونی است که هر یک به جهتی و مناسبتی در درجه اول اهمیت و از امهات نوشته‌های ایرانی است. مینوی در تصحیح هر یک از آنها سعی کاملی به کار برده است، هم از این حیث که نسخ معتبر را در تصحیح اختیار کرده و روش علمی و انتقادی مرسوم میان غربیان و نقدشناسان را در آنها به کار گرفته است، و هم ازین حیث که تنظیم عبارات و صفحه‌بندی و نوع حروف و دقت در غلط‌گیری آنها پسندیده باشد ناگزیر همه آثارش نمونه است و از جهات متعدد شاخص شده است. از حق نباید گذشت که هنوز متنی به نفاست و صحت و آراستگی کلیله و دمنه مینوی در ایران منتشر نشده است و تردید نباید داشت که روش علمی متخذ و مختار مینوی در تصحیح متون مایه آموزش دیگران نیز قرار خواهد گرفت.

مینوی نیت داشت که مثنوی معنوی مولوی را بر اساس نسخ معتبر قدیم و اصیل که خود در ترکیه دیده و بررسی کرده بود تصحیح کند و به چاپ برساند. او مطالبی هم در این زمینه عنوان کرد چون مانند همیشه در نوشته‌اش تعریض گونه‌ای دیده شد همه‌های دیگر برانگیخته شد. حتی وقتی هم که گفت نخستین بیت مثنوی بصورتی که رایج شده است از مولانا نیست و در نسخ قدیم و اصیل بدین وجهی که مردم پسندیده‌اند و می‌خوانند نیامده است، سخنش موجب ملال شد. اما چرا؟ این سخن که مانند آن گفته‌اش نبود که گفته بود نسخ شاهنامه‌های موجود حرامزاده است!...

وقتی هم که درباره غزل‌های حافظ اظهار عقیده کرد و مرجحات دیوانهای خطی قبل از سنه هشتصد را برشمرد و نوشت و مکرر گفت که در بسیاری از آیات مشهور حافظ دگرگونی لفظی وارد شده است باز بدو تاخته شد که چرا می‌خواهی «شبی خوش است بدین قصه‌اش دراز کنی» را به «شبی خوش است بدین وصله‌اش دراز کنی» تبدیل کنی! عقیده رایج و عام آن است که شعر حافظ آنطوری درست است که مردم در سینه دارند. ولی مینوی به اسلوبی پای‌بند بود که رأی صائب و اصالت علمی حکم می‌کند.

یک قسمت از کارهای مینوی مقالاتی است تحقیقی که در احوال ادبا و علما و معرفی کتب نوشته است و تعداد آنها از صد درمی‌گذرد. او درین سالهای اخیر توفیق حاصل کرد قسمتی از آنها را با نام «نقدحال» در مجلدی ضخیم و در سلسله آثار پراکنده‌اش (که تحت عنوان

«عمر دوباره» به چاپ آنها آغاز شده بود) به چاپ برساند. عناوین این نوشته‌ها را در فهرست مقالات او که در همین شماره به چاپ رسیده است می‌توان دید.

مینوی از مدافعان راستین و دلسوز و مبارز زبان فارسی فصیح یعنی میراث سعدی و حافظ و قایم‌مقام و اقران آنها بود... به هیچ روی بد زبان فارسی را نمی‌توانست دید. تحمل خواندن و دیدن فارسی سره شده، فارسی ساختگی، فارسی من‌درآوردی، فارسی فرهنگستانی، فارسی فرنگی مآبی، فارسی پاک‌کسروی، فارسی اداری، فارسی بی‌فعل و... نداشت. ناچار چند بار درین باره مقاله نوشت. او در قبال سیل مهاجم ویرانگران زبان پهلوانیها کرد. گاهی هم یک تنه حمله برد و طرف را بشکست.

در باب املاء و خط فارسی مطالعات طولانی و دقیق داشت و چندین بار درین زمینه مقاله نوشت. یکبار هم با جمعی که در دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران به نوشتن رساله‌ای در شیوه رسم‌الخط فارسی پرداختند همکاری کرد. جزین یکی از بارها که بسختی زمزمه تغییر خط عنوان شده بود رساله‌ای مفصل تحت عنوان «اصلاح یا تغییر خط» توسط مجله یغما منتشر ساخت، رساله‌ای که دلائل مذکور در آن قوی بود و معنوی، به وجهی که زبان دست‌درآزان و دست زبان‌درآزان به زبان فارسی بسته شد.

در کتاب «بررسی کلی هنر ایران» (به زبان انگلیسی و از آثار پوپ) مقاله‌ای از مینوی درباره خطوط فارسی در دوران اسلامی هست. این مقاله یکی از بهترین مآخذ درین موضوع است و گویای اطلاع عمیق آن «مرد ملا» درین زمینه‌ها.

تحقیقات دستوری و لغوی نیز مورد علاقه مینوی بود. خدمات او درین دو رشته کم نیست، خواه بصورت مقاله و خواه بصورت تعلیقاتی که در کتبش آمده است. مدتی هم برای نوشتن فرهنگ لغات فارسی (که در حقیقت فرهنگ تاریخی لغات فارسی بود) با مؤسسه فرانکلین به همکاری پرداخت و به پایه‌گذاری مؤسسه‌ای خاص آن کار همت گماشت. دو سه سالی بر سر آن کار کرد و مقادیری زیاد لغت با شواهد از میان متون معتبر قدیم به سرپرستی او استخراج شد. همیشه خودش، از هر کتابی که می‌خواند (و می‌دانیم که به دقت تمام می‌خواند) لغاتی را که نایاب یا تازه یاب می‌دید خارج‌نویس می‌کرد و جعبه‌های متعددی ازین نوع لغات فراهم ساخت.



از چپ به راست: سید جعفر شهیدی، حبیب یعمایی، اصغر مهدوی، عبدالرحمان عمادی، مهدی محقق، محمد تقی دانش پژوه، مجتبی مینوی، نورانی وصالی، کاووس جهاننداری، ضیاء الدین سجادی، محمدامین ریاحی و علی بلوکباشی (عکس از ایرج افشار)

مینوی به تاریخ ایران و فرهنگ ملی علاقه‌مند بود. مدتی را در دوران جوانی به آموختن زبان پهلوی پرداخت. برای این منظور محضر تدریس پرفسور هرتسفلد را درک کرد. این رفت و آمد موجب شد که مینوی چند نوشته هرتسفلد درباره ایران باستان مانند رساله «اطلال شهر پارسه» و رساله «کشف‌الواح تاریخی» و رساله «کشف دو لوح تاریخی همدان» را به فارسی ترجمه و نشر کرد. نیز به تصحیح «نامه تنسر» پرداخت. بالاخره کتاب «وضع ملت و دولت و دربار دوره ساسانیان» نوشته آرتور کریستن‌سن را به فارسی ترجمه کرد. شرح احوال مازیار را نیز باید دنباله همین سلسله و ناشی از جوهر ملی منش و روح ایران خواهی او دانست.

* * *

بی‌تردید بعد از سیدحسن تقی‌زاده و محمدقزوینی، مجتبی مینوی از اشهر ایرانیانی است که با مستشرقین اعم از مشاهیرشان و تازه‌رسیدگان‌شان ارتباط داشت. یعنی اکثریت آنها را که معاصرش بودند می‌شناخت و آثارشان را دیده بود. با عقایدشان آشنائی داشت و میانشان باب مکاتبه مفتوح بود. بالاخره در مجامع علمی با عده‌ای از آنها مباحثه کرده بود. البته در تحقیقات و آثار مستشرقین قدیم هم بطور وسیع تفحص و تتبع داشت و تألیفات اسلام‌شناسان و ایران‌شناسان را مخصوصاً می‌شناخت و در آثار خود به بسیاری از آنها ارجاع داده است. هر یک از این جهات عدیده سبب شده بود که مستشرقین هم او را خوب می‌شناختند و از برنا و پیر برای او احترام خاص قائل بودند و به نوشته‌هایش به دیده اعتنا می‌نگریستند. هر کدام از آنها که به ایران می‌آمد دیدار از مینوی را واجب می‌شمرد و در ملاقات با او، از فضائلیش کسب فیض می‌کرد و از کتابخانه کم‌نظیر مینوی فایده‌ها برمی‌گرفت. مینوی به همه آنها محبت می‌کرد. آنچه می‌دانست و آنچه از مدارک و مأخذ در اختیار داشت همه را بی‌هیچ خست و بخلی در اختیارشان می‌گذاشت. چند روز پس از وفاتش کنت لوتر (K. Luther) استاد تاریخ ایران در دانشگاه میشیگان می‌گفت به تهران آمده بودم که مخصوصاً درباره چند مطلب با مینوی مشورت کنم. اما افسوس وقتی به طهران رسیدم که او در بیمارستان بود و سه روز بعد فوت کرد.

آشنائی حضوری مینوی با مستشرقین در تهران آغاز شد، یعنی از همان سالهایی که با سیدحسن تقی‌زاده و محمدعلی فروغی آشنا شده بود (میان ۱۳۰۰ تا ۱۳۰۵). آرتور ایهام پوپ (A.U. Pope) و ارنست هرتسفلد (E. Herzfeld) از نخستین مستشرقانند که مینوی فیض محضر آنها را یافت. هر تسفلد به آموختن پهلوی پرداخت. گفتیم که دو رساله ازو به نام «کشف دو لوح تاریخی همدان» (۱۳۰۵) و «آثار ملی اصفهان و فارس» (۱۳۰۶) را ترجمه کرد و بعد از آن به ترجمه «اطلال شهر پارسه» (۱۳۰۸) نوشته همان دانشمند مشغول شد و خوب هم از عهده برآمد.

آشنائی او با پوپ بدانجا رسید که یکی از هم‌قلمان پوپ در تدوین کتاب مشهور «طرح هنر ایران» A Survey of Persian Art شد و قسمتی از آن کتاب را تألیف کرد. نوشتیم که مقاله بسیار مفیدی درباره خط و خوشنویسی نوشت که به نام مینوی در آن کتاب چاپ شده است. نام مینوی در آن کتاب مکرر برده شده است. علت آن است که پوپ و همکارانش هر جا که در مأخذ و متون فارسی و عربی (اسلامی) در می‌مانند از مینوی مدد می‌گرفتند. وقتی هم که پوپ در امریکا مجله‌ای خاص معرفی هنر ایران انتشار داد مینوی یکی از نویسندگان آن مجله بود و مقاله‌هایی درباره پارچه‌های ابریشمی ایرانی و ربع رشیدی و جز آن در آنجا نشر کرده است.

اما آشنائی علمی مینوی با کارهای مستشرقان سابقه‌ای درازتر دارد. او طبعاً مستشرقان را از راه نوشته‌های محققان قزوینی و تقی‌زاده و مجله کاوه شناخت و به اهمیت کارها و روش علمی آنان پی برد. تا آنجا که خود او آرام آرام همان طریقه را به کمال وجوه در تحقیق و تتبع انتخاب کرد. اما مینوی در استفاده از آثار مستشرقان چشم بسته به آثار آنان نمی‌نگریست. ناچار همیشه محک سنجش و نقد را در نوشته‌های آنان به کار می‌گرفت. چاپ «نامه تنسر» نمونه‌ای است از این مقوله. می‌دانیم که اولین بار دارمستتر (Darmesteter) آن کتاب را چاپ کرده بود. ولی مینوی چون آن نشر را کافی ندانست چاپ جدیدی با تصحیحات و توضیحات منتشر کرد (۱۳۱۱) و طبعاً از حیث نقد و صحت متن بر آن چاپ مزیتها دارد. از کارهای دیگر آن ایامش، ترجمه «وضع ملت و دولت و دربار در دوره شاهنشاهی ساسانیان» (۱۳۱۴) تألیف آرتور کریستنسن (A. Christensen) است.

مینوی به هنگام کنگره فردوسی (۱۳۱۳) با مستشرقینی که به ایران آمدند آشنایی پیدا کرد. مخصوصاً با یان ریپکا و آرتور کریستن‌سن ارتباطی پیوسته‌تر یافت.

آشنائی حضوری مینوی با مستشرقین، در دو سفری که به معیت تقی‌زاده در لندن و پاریس بود گسترش گرفت. جز آن مینوی توانست که با مجامع علمی آن دو شهر و خزائنی از کتب شرقی که ساخته و پرداخته مستشرقان بود آشنائی پیدا کند. طبعاً این نوع ارتباطها در پیشرفت کار و روش مینوی مؤثر افتاد. موجب شد که مینوی از نیمه سالگی بهتر شناخته شد. البته به هنگام انعقاد کنگره فردوسی مینوی جماعتی از مستشرقان مشهور را شناخته بود و آنان هم با آن چهره جوان و پرتوان و جویای کتب که امید آینده بود آشنائی پیدا کرده بودند.

اقامت طولانی مینوی در انگلیس موجب شد که با چند تن از سرشناس‌ترین و عالم‌ترین مستشرقین حشر و نشر پیدا کند، از آن جمله ولادیمیر مینورسکی (W. Minorsky)، والتر هنینگ (W.B. Henning)، هب گیب (H. Gibb)، هارولد نیکلسن (H. Nicholson)، سردنيس راس (D. Ross). البته در همین دوران با طبقه جوانتر مستشرقان انگلیسی هم آشنائی پیدا کرد که آربری (A.J. Arberry)، روبن لوی (R. Levy)، برنارد لوئیس (B. Lewis)، لمبتون (A.K. Lambton)، بویل (J. Boyle)، گرشویچ (I. Gershevitch) از آن زمره‌اند.

در ایام اقامت انگلیس مدتی از اوقات خود را به پیشنهاد آربری در فهرست‌نویسی نسخ خطی فارسی مجموعه کم‌نظیر چستربیتی (Ch. Beatie) که در شهر دوبلین (ایرلند) قرار دارد مصروف کرد و فهرست نسخ خطی فارسی آنجا با همکاری اودرسه مجلد منتشر شد (۱۹۵۹). این یادگار ارجمند دیگری است از همکاری علمی او با آربری و بلوشه (E. Blochet) و روبینسون (Robinson) و ویلکنسون (Wilkinson) یعنی کسانی که در نگارش آن فهرست مشارکت داشته‌اند و همه در مغرب از فهرست‌نویسان نسخ خطی و متخصصان شناخت نسخ مجلس‌دار (مصور) شناخته شده‌اند. بی‌تردید مدد علمی مینوی و وقوف و احاطه او در زبان فارسی کمک مؤثری بدانها بوده است.

مینوی بامینورسکی انس بیشتری یافت. زیرا زمینه اصلی مطالعات مینورسکی جغرافیای تاریخی و تاریخ ایران بود و بالاخره سر و کار مینورسکی با متون فارسی وسیع‌تر از اقران خود بود. طبعاً چنین دانشمندی بیشتر می‌توانست از مینوی در حل مشکلات فارسی مدد بگیرد. از یادگارهای همکاری این دو دانشمند نشر رساله‌ای است از خواجه نصرالدین طوسی در باب اوضاع مالی و دیوانی که در مجله مدرسه السنه شرقی لندن در سال ۱۹۴۲ نشر شده است.

مینوی، مینورسکی را عالم درجه اول می‌دانست. به همین مناسبت پس از درگذشت مینورسکی پیشنهاد دانشگاه تهران را در قبول سرپرستی تهیه و انتشار یادنامه ایرانی مینورسکی پذیرفت. همچنانکه چون زکی ولیدی طوغان را دانشمند و متتبع می‌دانست برای کتاب ارمغان علمی که به او هدیه شد مقاله نوشت. از میان مستشرقین آلمانی به هلموت ریتز اعتقادی محکم داشت. آن دو مدتی در ترکیه با هم بودند.

هنینگ متخصص مشهور زبانهای ایرانی به مینوی و دقت و سنجش علمی او معتقد بود. وقتی که نسخه ساختگی قابوسنامه به نام جعلی «کاپوسنامه» شهرت گرفت هنینگ بود که توانست از راه شناختن کلمات ساختگی پهلوی وارد شده در آن نسخه، در اصالت نسخه شک کند. همو بود که مینوی را بیدار کرد و استنباطات خود را طی نامه‌ای بدو نوشت و بالاخره مینوی با انتشار رساله عالمانه دلپذیر و مشهور «کاپوسنامه فرای» که در ترکیه چاپ و منتشر کرد (۱۳۳۵) کوس رسوائی نسخه را بر سر بازارهای نسخه‌فروشی جهان کوفت و هشدار عجیب در داد.

بی‌مناسبت نیست اینجا عبارت مکتوبی از مینورسکی به تقی‌زاده را که راجع به این رساله است نقل کنم. مینورسکی در نامه مورخ دوازدهم نوامبر ۱۹۵۶ خود نوشته است: «پریروز کسی به من بمب‌مینوی را که عنوانش کاپوسنامه فرای است فرستاد. البته مولد خیلی گفتگوها خواهد شد ولی حالا کار بیشتر بسته به تقریر متخصصین شیمی خواهد بود. این مقاله در چندجا بایستی جور دیگر نوشته بشود و بهتر بود پهلوی دانان خودشان عقیده خود را می‌دادند.»

دامنه این بحث علمی چند سال ادامه یافت و بالاخره به کنگره بین‌المللی تاریخ هنر و باستانشناسی ایران که در نیویورک (۱۹۶۴) منعقد شد کشیده شد. عاقبت رأی شیمی‌دانان گواه آمد که در تصاویر نسخه رنگهای جدید به کار رفته است. نتیجه آن شد که پس از مباحثات و گفتگوهای که در آن مجمع شده بود مینوی سرافراز برآمد و تا حدودی دکان جعل‌کنندگان نسخه تخته شد.



از راست به چپ: دکتر احمد پارسا، پروفسور هانری ماسه، دکتر علی اکبر سیاسی، مهندس اشراقی و مجتبی مینوی در جشن هزاره ابن سینا (تهران، ۱۳۳۳)

مینوی چند ماهی از سال ۱۳۳۶ را در آلمان گذراند. دعوت شده بود که در دانشگاه ماینس Mainz سخنرانی بکند. همان موقع عباس زریاب خویی هم آنجا بود و سعادت دست داد من هم هفته‌ای با آنها بودم. آنجا به چشم دیدم که مستشرقان آلمانی هم به او احترام وافر می‌گذارند و مقام علمی او را بزرگ می‌شمارند. پس از آن به فاصله چند ماه کنگره مستشرقین در مونیخ تشکیل شد. مینوی هم شرکت داشت. این نخستین بار بود که او را در مجمع مهم بین‌المللی که سران و پهلوانان شرقشناسی در آنجا حضور داشتند می‌دیدم. دریافتیم که همه بدو احترام می‌نهند و میان آنان دارای مقام علمی شاخصی است. باز همین نوع اعتبار و اهمیت را که در حقش قائل بودند در کنگره‌های بین‌المللی شرقشناسی منعقد در مسکو و آن‌آربور (امریکا) و پاریس دیدم. در آن‌آربور ریاست ایرانیان شرکت‌کننده را بر عهده داشت. جورج کامرون استاد ایران‌شناسی دانشگاه میشیگان که متخصص بلامنازی در فارسی باستان است مهمانی خوبی به افتخار او در خانه زیبایش داد. همراهان مینوی هم از آن خوان نعمت بهره‌ور شدند و همه شاهد مقام محترم رئیس خود در جامعه شرق‌شناسان امریکا بودند.

مینوی در جلسات کنگره مونیخ منظم‌اً شرکت می‌کرد و در بحثها با شجاعت خاص و با همان روحیه تازنده همیشگی وارد می‌شد. هیچ نمی‌اندیشید که مخاطبش فرنگی و مستشرق است. عقیده‌اش را می‌گفت و مثل همیشه می‌ایستاد. مرادم آن است که در قبال شرق‌شناس فرنگی وحشت و رعبی نداشت. اعتقاد خود را برابر عظمت نام آنها از دست نمی‌داد. بزرگی مینوی در همین بود که واهمه‌ای از بزرگی دیگران به دل خود راه نمی‌داد. برآستی که پهلوان بود و قدرت نفس داشت. ذلت‌پذیر نبود. خود را خفیف نمی‌کرد. دوستانی که در آن کنگره بودند حتماً مباحثاتی را که میان او و دیگران می‌شد و گاهی هم جنجالی و جدلی از آن مباحثات برپا می‌شد به یاد دارند.

دوران اقامت آلمان موجب شد که مینوی با بسیاری از شرق‌شناسان مشهور از نزدیک آشنائی یافت. همچنین از همان هنگام مستشرقان جوانی را شناخت که امروز همه از نام‌آوران آلمانند مانند بوسه (H. Busse)، واگنر (E. Wagner)، مولر (H. Muller)، هورست (H. Horst) و چندین نفر دیگر. این جوانها در آن وقت از کمک و مساعدت مینوی در حل مشکلات علمی خود بهره‌ور می‌شدند. همه در گردشها و قهوه‌خانه‌ها به آن جمعی می‌پیوستند که مینوی شمع فروزان محفل بود و خوش صحبتی و پهنای دانش همه را به دور خود می‌کشید.

چند سالی که مینوی در ترکیه به سر برد، موجب شد که او با دانشمندان شهیر ترک چون مکرمین خلیل، زکی‌ولیدی طوغان، فؤاد کوپرولو، نجاتی لوغال، گولپینارلی، نافذاوزلوق، احمد آتش، عثمان توران، صادق عدنان ارزی و فاروق سومر و دیگران (که همه از متخصصان درجه اول تاریخ و ادب اسلام و ایران اسلامی شمرده می‌شوند) مأنوس و محشور شود. میان آنها و او مذاکرات بسیار گذشت و کاش مینوی آن همه را ثبت و ضبط کرده بود.

وقتی به ایران آمد مقاله‌ای آتشین درباره جامع التواریخ چاپ مرحوم احمد آتش در مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی نشر کرد و موجب شد که آتش بدو جواب داد. چون مینوی درین قضیه می‌خواست که سهوهای مصحح را بنماید، توجهی به سوابق دوستی و حفظ دقائقی که درین موارد ضروری است نکرد، مثل همیشه حرفش را زد.

یکی دیگر از یادگارهای همکاری مینوی با شرق‌شناسان شرکت در مجمع «تاریخ‌نویسی خاورمیانه» (منعقد شده توسط مدرسه زبانهای شرق لندن) است و ایراد خطابه‌ای مؤثر و زیبا درباره تاریخ بی‌هقی و روش تاریخ‌نگاری ابوالفضل. این مقاله در مجموعه خطابه‌های آن مجمع به زبان انگلیسی که برنارد لوئیس چاپ کرده است به چاپ رسیده است.

سفر مسکو برای شرکت در کنگره بین‌المللی شرق‌شناسی (۱۳۳۹) و پس از آن، سه سفری که به امریکا رفت و نیز سفرهای متعدد بعدی به انگلیس و فرانسه و آلمان و بالاخره مصر و هند همه از وسایل آن بود که خاورشناسان غرب و متخصصان معارف اسلامی و مطالعات ایرانی از مراتب فضل او بهره ببرند و او هم در هر ملاقات و دیدار تازه‌هایی ببندد.

مینوی را قدرت آن بود که از هر کس نکته‌ای بیاموزد. از آنکه عالم بود معرفت می‌آموخت و از آنکه علم نداشت و مطلب نادرستی می‌گفت باز می‌آموخت. خود پند می‌گرفت که نادرست نگوید و ننویسد. همین مواقع بود که با زبان تندش نادرستگو را بر جای خویش می‌نشاند، اگر چه آن شخص دوست و همشین و دمخورش می‌بود.

* * *

از وقتی که مینوی به اروپا رفت و زبان انگلیسی را به استادی فراگرفت به خواندن کتب ادبی و داستانهای اروپائی و غربی پرداخت. اینجاست که وجه تمایزی فرهنگی میان قزوینی و تقی‌زاده با او دیده می‌شود. آن دو دانشمند با وجود آنکه سالهائی پیشتر و بیشتر از مینوی در اروپا اقامت کردند با ادبیات اروپائی هیچ نوع آشنائی نیافتند. شاید هیچ‌یک از آن دو یک کتاب تمام هم درین بابها نخوانده باشد. اما مینوی از خواندن کتب مهم ادبی اروپائی لذت می‌برد. گاه‌گاه (مخصوصاً در مواقع سفر) به خواندن رمانهای ملل مختلف می‌پرداخت. این کار موجب شده بود که گاهی که شوق و ذوقش پرواز می‌گرفت داستانهای را از ادبیات اروپائی ترجمه کند. جزین تحقیقاتی تطبیقی در زمینه ادبیات ایرانی و اروپائی داشت که قسمتهائی از نتایج آن مطالعات را در کتاب مشهور «پانزده گفتار» (درباره چند تن از رجال ادب اروپا) آورده است. کتاب «داستانها و قصه‌ها» هم مجموعه‌ای است که در آن تأثرات مینوی از ادبیات اروپائی بخوبی مشهود است.

مینوی بر کتابهای دیگران مقدمه نمی‌نوشت مگر بندرت. اما از نقد و بازبینی کتب دیگران ابا نداشت. بر صفحات هر کتابی که می‌خواند بی‌هیچ مجامله نظرش را می‌نوشت و معایب و سهوها را، حتی اغلاط چاپی را، برهامش صفحات می‌نگاشت. به یاد دارم وقتی که کتابی درباره تاریخ ایران بقلم عباس خلیلی را از یکی از تشکیلات مملکتی به دانشگاه تهران فرستاده بودند تا اگر خوب است به مناسبتی که در پیش بود به چاپ برسد. انجمن تألیف و ترجمه دانشگاه نظر مینوی و یکی دو نفر دیگر را پرسان شد. مینوی در نامه خود چندان سخت و بی‌قید معایب آن کتاب را باز گفته بود که حد و وصف نداشت. در حالی که می‌توانست پیش خود ببیند که چون مضمون نامه‌های متبادله با ادارات دولتی مکتوم نمی‌ماند و مؤلف کتاب روزنامه‌نویس بود و از «نفوذ» معمول و مرسوم اجتماعی برخوردارها داشت، از جواب دادن به سؤال خودداری کند. مگر چه چیز او را مکلف به جواب دادن می‌کرد. اما چون نمی‌توانست تحمل کتاب مغلو را بکند جواب داده بود و دل خودش را خالی کرده بود.

* * *

یکی از خدمات برجسته فرهنگی مینوی مربوط است به دوران چند ساله‌ای که توفیق اقامت در ترکیه پیدا کرد و توانست در آن مدت در کتابخانه‌های ترکیه، خواه کتابخانه‌های عمومی و خواه مجموعه‌های خصوصی، از قرون قدیم نسخه‌های فارسی و عربی معتبر و نفیس موجود بوده است. چه بسا کتابها در آن کتابخانه‌ها محفوظ مانده است که کشف هر یک موجب آشنایی کاملاً تازه‌ای بر جوانب و جهات ادبی و تاریخی فرهنگ اسلامی و ایرانی است. مگر نه آنست که ترجمان البلاغه رادیوانی و سندیادنامه سمرقندی و ورقه و گلشاه عیوقی و کلیات سیف فرغانی که هر چهار از آثار ممتاز و مهم زبان فارسی است، درین سی سال اخیر از زوایای فراموش شده کتابخانه‌های ترکیه به دست آمده است!

در کتابخانه‌های آن کشور سه شخص عالم پیش از هر کس دیگر از سر حوصله و تجسس به جستجوی علمی و دقیق پرداخته‌اند و آن سه نفر عبارتند از هلموت ریتز (آلمانی)، احمد آتش (ترک) و استاد علامه بزگوار و نادرالمثال مجتبی مینوی، که روانش شادباد.

مینوی دوبار مأموریت ترکیه یافت. بار اول از جانب دانشگاه تهران مأمور شد بدان کشور برود و از نسخی که مصلحت می‌داند میکروفیلم و عکس برای کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران تهیه کند. بار دوم به سمت رایزن فرهنگی عازم آن مملکت شد. ولی این بار هم به حق مهمترین وظیفه فرهنگی خود را در ادامه خدمتی که قبلاً آغاز کرده بود دانست و باز ذوق و شوق دیرینه را در راه بازبینی نسخ خطی و تهیه عکس و میکروفیلم از آنها مصروف کرد... و چه کار بجائی کرد.

نتیجه تجسسها و جستجوهای مینوی در کتابخانه‌های ترکیه - که مبتنی بر تبحر علمی کم مانند و آشنائی پیشین و طولانی او با نسخه‌های خطی مخصوصاً مربوط به کتابخانه‌های غنی موزه بریتانیا، دیوان هند، دانشگاه‌های کمبریج و آکسفورد و ادینبورگ و مجموعه

مشهور چستربیتی بود. آن شد که شاید بیش از پانزده هزار نسخه را در آن مملکت بررسی کرد و از آن میان از نسخی که آنها را ممتاز و در درجه اول اهمیت می‌دانست میکروفیلم تهیه کرد و به کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران سپرد. این میکروفیلرها که تعدادشان به یکهزار و پانصد می‌رسد پایه و مایه اصلی مجموعه کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد شد. زحمات او درین راه وقتی بهتر شناخته می‌شود که فهرست میکروفیلرهای کتابخانه مذکور را که محمدرقی دانش‌پژوه تألیف فرموده است بخوانیم و نسخی را که مینوی میکروفیلم کرده است به دقت بشناسیم.

مینوی تنها به دیدن نسخ و تشخیص خوب بودن آنها اکتفا نکرد. چون عالم بود و دوستدار راستین علم، یک یک نسخ را به طریق علمی و با وسواس و دقت خاص خویش در مطالعه می‌گرفت و نکته‌ها و دقتی را که در هر یک تازه می‌یافت به اسلوب صحیح عالمانه بر روی اوراق مستقل یادداشت می‌کرد و بدین طریق مجموعه‌های کثیر و متعدد یادداشت و نوشته و منقولات از نسخ ترکیه فراهم کرد که خود خزانه‌ای است از معرفت و تحقیق، و دریائی است از اطلاعات عالی و مهم در زمینه مباحث ایرانشناسی و معارف اسلامی، و طبعاً مکمل آنچه در دوران اقامت در انگلستان فراهم کرده بود.

مینوی فرصت نیافت که آن همه یادداشت و نوشته را تنظیم کند و به چاپ برساند. اما خوشبختانه چون در تحقیق و مطالعه علمی اسلوب و روش عالمان واقعی فرنگ را اختیار کرده بود. این اوراق و یادداشتها را بر طبق مواضع مختلف و تحت عناوین صحیح در جزوه‌دانه‌های مرتبی تقسیم‌بندی و مرتب کرد و آنها را در کتابخانه خود چنان مرتب و منظم نگاهداری می‌کرد که در هر زمان و حال مسؤول هر کس را که ازو سؤالی در آن بابها می‌کرد برمی‌آورد و بر اساس یادداشت‌های مذکور جوابهای شایسته می‌گفت. اگر هم اطلاعی و مطلبی نداشت که در جواب بگوید به همان سخن خاص که اغلب دوستان ازو شنیده‌اند می‌گفت «نمی‌دانم» (به‌فتح نون اول). اگر اصرار و لجاج می‌شد می‌گفت «آقا! گفتم که نمی‌دانم!»

مع هذا، مینوی موفق شد که بطور نمونه مقداری کم از این یادداشتها را تحت عنوان «از خزائن ترکیه» در مجله دانشکده ادبیات دانشگاه تهران به چاپ برساند. اگر چه مثنی است از خروار، نمونه‌ای است و یادگاری از کارهای بسیار باارزش و بی‌مانند او.

شاید اغراق نباشد اگر بگویم تمام کسانی که در بیست سال اخیر به چاپ متون فارسی پرداخته‌اند بنحوی از انحاء از نتایج خدمت و زحمت مینوی در راه شناساندن نسخ خطی بهره‌وری برده‌اند.

* * *

کتابخانه مجتبی مینوی یکی از مهمترین کتابخانه‌هایی است که در قرن اخیر بصورت خصوصی و شخصی در ایران بوجود آمد. این کتابخانه برای تحقیقات ایرانی و اسلامی مجموعه‌ای است کم‌نظیر و یکدست و هماهنگ. به‌وجود آمدنش حاصل تبحر و احاطه مینوی در معارف اسلامی و مدنیت ایرانی، صرف وقت در طول پنجاه سال و گشاده دستی در خرید کتاب، تجربه و مهارت در نحوه تهیه و یافتن کتب منحصر و کمیاب، سفرهای متعدد در چهار گوشه جهان و بالاخره ارتباط داشتن با مستشرقین و شهرت یافتن در مراکز علمی جهانی است. البته این همه امکان برای هر کسی حاصل‌شدنی نیست. کتابخانه مرحوم سعید نفیسی هم کتابخانه‌ای بزرگ و جامع و بااهمیت بود ولی دریغ که به دست خود او پراکندگی یافت و به چند پاره شد.

از زمانی که مجتبی مینوی کتابخانه خود را از لندن به ایران آورد، و پس از اینکه کتابخانه را در خانه برادرش مستقر و منظم کرد همیشه قانونی بود که محققان و اهل فضل برای رفع احتیاجات علمی خود بدان رو می‌آوردند و از کتاب‌های موجود در آنجا استفاده می‌کردند و گاهی هم کتبی را به امانت می‌گرفتند. مینوی در کتابخانه خود ترتیبی بوجود آورده بود که برآستی در بسیاری از موارد فایده‌اش از کتابخانه‌های مملکتی بیشتر بود و مراجعه بدان آسانتر و دلپذیرتر. زیرا مینوی خوش محضر بود و به گشاده‌روئی طالب عالم را می‌پذیرفت و بحدی که می‌توانست نسبت به وارد شده بر خود را همراهی و محبت می‌کرد. من هم از همان ایام و به مناسبت‌های مختلف کمیت و کیفیت کتابخانه او را دریافتیم و بر جامعیت و اعتبار این مجموعه کم مانند مطلع شدم.

کتابخانه چند سال در خانه برادرش بود تا اینکه مینوی توانست مطابق سلیقه و پسند خود در زمینی که یکی از اخیار روزگار (یحیی مهدوی) به او اهدا کرد. ساختمانی خاص کتابخانه بسازد و کتابخانه را بدانجا منتقل کند و کتابها را به ترتیب موضوعی اما به اسلوبی که با موازین تقسیم علوم اسلامی و تحقیقات او متناسب باشد در تالاری دو طبقه و وسیع بچیند.

از روزی که به ساختمان کتابخانه آغاز کرد دائم ذوق می‌کرد که تا چندی دیگر کتابخانه آماده می‌شود می‌توانم در فضای مناسب آن برای دوستان و علاقه‌مندان به مطالعه و تحقیق میزهای کار بگذارم. یادم هست که در سیم‌کشی برق آن تالار مراقبت‌ها می‌کرد که نور کافی بر هر گوشه آن بتابد تا چشم مطالعه‌کنندگان آزار نبیند.



کتابخانه مجتبی مینوی واقع در خیابان شریعتی، کوچه سعدی (عکس از مجتبی سالک

روزی گفت افشار، کف تالار کتابخانه و زیرزمین آن احتیاج به فرش دارد. ولی دلم می‌خواهد از آن زیلوهائی که قدیمی‌ها در مساجد می‌انداختند تهیه کنم. گفتم آنها بافت میبد واردکان یزدانست و تهیه‌اش آسان. گفت پس دو تخته فوری سفارش بده و بگو که بر حاشیه آنها به یادگار نام کتابخانه مجتبی مینوی بافته شود. همین‌طور شد و آن زیلوهائی است که هنوز بر آن صحن گسترده است. جز این کتابه‌ای از سنگ مرمر بخط ثلث‌نویسانید که در آن آیه مبارکه «فیها کتب قیمه» منقور شده. بالاخره دیوار بیرونی تالار کتابخانه را از کاشی‌های زیبا و خوش طرح پوشانید. با سختیها و مرارتها کتابخانه‌ای آماده ساخت که محفلی بایسته برای حلقه بحث و مقاضه علمی دوستان شد.

تردید ندارم که تعداد کتب و نشریات ادواری و رسالات و جزوات و نسخ خطی این کتابخانه از پانزده هزار مجلد و شماره درگذشته است. اکثریت کتب این مجموعه کتب چاپی است و به زبانهای فارسی، عربی، انگلیسی، فرانسوی، آلمانی، ترکی، روسی و زبانهای دیگر.

بدون واهمه می‌توان گفت که در حال حاضر شصت هفتاد درصد کتب آن در بازارهای جهان نیست، یعنی کتبی است که نایاب شده است و اگر هم بطور نادر و پراکنده و اتفاقی در گوشه‌ای باشد کو آن همت و دانائی و پشتکار و حوصله و بالاخره کجاست آن سرمایه آماده‌ای که بشود در مدتی حتی قریب به پنج سال چنین مجموعه‌ای را فراهم آورد.

مینوی خوش‌سلیقه بود و در خرج کردن برای کتاب دستش نمی‌لرزید. اینست که کتب بی‌جلد را به دوست خود فریدریش لانکامرر (صحاف زبردست و استاد) می‌داد و ازو می‌خواست که به بهترین چرم و زیباترین وضع تجلید کند، و آن نقش پرداخته دست مینوی را که شکل دو میم درهم شده است و شباهتی به کله دیو سفید دارد بر جلدها ضرب بزند.

کتاب جمع کردن کاری است بسیار دشوار، و دشوارتر است اگر کسی بخواهد کتابها یکدست باشد. مینوی در تهیه کتاب بیشتر از فهرستهای کتابفروشان شرقی فروش ممالک خارجه استفاده می‌کرد. فهرستها را بدقت می‌خواند و کتب قدیم و نشریات جدید را از روی آن سفارش می‌داد. هر وقت هم به سفر می‌رفت از سر زدن به کتابفروشیها و خریدن کتب تازه غفلت نمی‌کرد. آنچه او به ایران می‌فرستاد بار خانه کتاب بودند سوغاتی دیگر.

مینوی قسمت اعظم کتب، مخصوصاً نوادر کتب شرق‌شناسی و سفرنامه‌های مربوط به ایران را در دوران اقامت طولانی در انگلیس فراهم کرد.

در مدتی هم که در ترکیه بود توانست مقادیری زیاد از کتب چاپ قدیمی بلاد عثمانی و مصر و همچنین مجموعه‌ای نسبتاً کامل از نشریات ترکی درباره اسلام و ایران جمع کند و به مجموعه کتابخانه بیفزاید.

مینوی مقداری نسخ خطی داشت که بعضی از آنها ممتاز و عالی است و دوستان محمدتقی دانش‌پژوه فهرستی از آنها را تهیه کرده است که در نشریه «نسخه‌های خطی» به چاپ رسیده است.

در کتابخانه مینوی تعدادی میکروفیلم و عکس از نسخ خطی نادر و مهم هست و آنها اکثراً نسخه‌هایی است که در ترکیه و انگلیس و آلمان و فرانسه وجود دارد.

یک مجموعه کم‌نظیر و بالارزش کتابخانه مینوی مقالات مستخرج بزرگان شرق‌شناسان جهان از نشریات ادواری است که بسیاری از آنها نسخه‌ای از مقاله چاپ شده خود را به مینوی می‌فرستادند. مزیت خاص این مقالات خطوط شرق‌شناسان است که بر آنها یادگار نوشته‌اند و خود مجموعه‌ای است که کمتر نظیر دارد. مینوی این مقالات را دسته‌دسته بطور متناسب با هم تجلید کرده است.

کتب اهداء شده به مینوی (اعم از اهدائی‌های دوستان و مؤلفان ایرانی و کتب ارسالی مستشرقان) مجموعه مهم دیگر کتابخانه مینوی است.

مینوی دانشمندی بود که پنجاه و چند سال کتاب می‌خواند و در کتاب خواندن کم‌رقیب بود. او هر کتابی را که می‌خواند بسیار دقیق می‌خواند. هیچ کتابی نیست که او خوانده باشد و در حواشی آن چند نوع یادداشت نکرده باشد.

مینوی چند نوع علامت در حاشیه کتبی که می‌خواند بکار می‌برد، علامتی برای نمایاندن اغلاط چاپی، علامتی برای مطالب عجیب و غریب، علامتی برای آنچه باید از کتاب بر روی «فیش» نقل شود و قس علی ذلک.



دکتر مجتبی مینوی در کتابخانه اش (عکس از دکتر منوچهر لمعه) ۱۳۵۰

اعتبار و اهمیت خاص کتب مینوی به یاداشتهائی است که او بر حاشیه کتب خوانده شد کرده است. همانطور که کتب محمد قزوینی هم از این مزیت برخوردار است. اما تعداد کتبی که مینوی بر آنها یادداشت دارد خیلی بیشتر است از کتبی که مرحوم قزوینی بر آنها یادداشت کرده است.

از حیث تنوع یادداشت هم این دو مجموعه با هم فرق دارد، چه قزوینی فقط نسبت به کتب تاریخ و ادب اسلامی و ایرانی علاقه‌مند بود، اما مینوی از خواندن ادبیات غربیان و نوشته‌های ایرانیان معاصر در زمینه‌های مختلف (قصه و نمایشنامه و شعر) پرهیز نداشت.

پس آن دسته از کتب کتابخانه مینوی که حاوی یاداشتها و نظرهای اوست در میان آن همه کتاب از لونی دیگر است و سزاوار است که میکروفیلمی از تمام آنها تهیه شود و نیز یادداشتهای مهم و ارزشمندی که ازو در حواشی کتب آمده است استخراج و چاپ شود.

چند سال پیش که مصاحبه معروف با او (به توسط گردانندگان نشریه «کتاب امروز») انجام شد مینوی آرزو کرد کتابخانه‌اش به دوپست هزار مجلد برسد! او همان وقت گفت که چون این کتابخانه برای ملت ایران بوجود آمده است آن را اهدا خواهم کرد. پس با همان گشاده‌دستی که در طول عمر برای تشکیل کتابخانه داشت چنین گنجینه بی‌مانند را رایگانی به ملتی بخشید که نقد عمر را مصروف شناختن و شناساندن او کرد.

* * *

از خصائل ممتاز مینوی بی‌ضنتی و بی‌بخلی او در نشر علم بود. هر چه می‌دانست می‌گفت و همیشه خبرآور تازه‌های علمی بود. اما آنچه را نمی‌دانست پوشیده نمی‌کرد. نوشتیم که صریح می‌گفت: «نمی‌دانم». از گفتن: «نمی‌دانم» خجلت نمی‌کشید. لذت هم می‌برد.

کتابخانه‌اش بروی همه باز بود. اوراق یادداشتش را بی‌خست و واهمه‌ای به «دست اهل» می‌سپرد. شاید هم مقداری را به دست نااهلان سپرده باشد. کماینکه گاهی بعضی از کتابهای خود را به همین سبب از دست داده است و همیشه ازین باب می‌نالید.

از خصائل ممتاز دیگر مینوی روحیه آماده و مستعد او در همکاری علمی بود. در طول مدت بیست و پنج سال اخیر نشان داد که درین راه پیشقدم است. با یحیی مهدوی، مهدی محقق، محمداسمعیل رضوانی، علیرضا حیدری همکاری کرد. چند کتاب مهم حاصل این همکاری و نتیجه پرکاری او بود. پیش از آن هم با صادق هدایت و محمدعلی فروغی و سید نصرالله تقوی همکاری کرده بود. با هدایت «مازیار» را منتشر کرد. به فروغی در خلاصه شاهنامه مدد رسانید و به سید نصرالله تقوی در انتشار دیوان ناصر خسرو.

جزین، دست رد به سینه هیچ یک از محققان و مصححان بیست و چند سال اخیر نزد. هر کس که برای چاپ کتابی معاضدت علمی و گرہ‌گشائی در مشکلات را از او طالب شد، قدم پیش نهاد و کمک کرد. بهترست که نام همه را نبرم تارنجشی پیش نیاید، اما بطور مثال از اصغر مهدوی یاد می‌کنم که در چاپ سیره ابن اسحاق (ترجمه فارسی) همیشه به مینوی مراجعه می‌کرد و مینوی آنچه می‌دانست درمی‌یافت بدو می‌گفت.

مقدمه اکثر متونی که درین بیست سال چاپ شده است می‌تواند برگه و قرینه‌ای باشد برین گفته. من خود سرافراز و مفتخرم که از ارشاد و اشراف او در بسیاری موارد بهره‌ور شدم و لطفها درحقم کرد و به مقداری از آنچه چاپ کردم نگریت و مدد رسانید. دو کتاب را با هم چاپ کردیم. سراسر «اسکندرنامه قدیم» را خواند. وقتی که به سفری می‌رفتم سوانح غزالی را که در مجله دانشکده ادبیات چاپ می‌کردم غلطگیری کرد و بسیاری دیگر ازین نوع محبتها و بزرگواریها که از شمار بیرون است. پس بی‌مناسبت نبود، اگر وقتی به او دیرنامه نوشته بودم باعصبانیت در نامه‌ای (مورخ ۱۳ فروردین ۱۳۴۷ از اهیو) به من نوشت: «زن من می‌گوید یادست هست هر بار که افشار به سفر می‌رفت چقدر وقت صرف کارهای او می‌کردی و اگر لازم می‌شد تا نصف شب بیدار می‌ماندی و اوراق مطبوعه را تصحیح می‌کردی که کار او عقب نیفتد؟ حالا اقلأً افشار باید هر ماهی ولو نیم ساعت هم شده است وقت خود را صرف رو به راه کردن کار تو بکند... درین غربت و دوری آخر امید ما بشما دوستان است، هر چه از دیگری نسبت بخود نمی‌پسندی آن را در حق دوست روا مدار.»

مینوی مردی بود در دوستی پایدار و استوار، ولی بشرطی که ناجوری و ناروائی نمی‌دید. روزی که مینوی مشکل‌پسند قبول کرد که کتابی به نام محمود فرخ جمع‌آوری شود و او زحمت تنظیم و کارهای نشرش را برعهده گرفت، ازین باب بود که به دوستی فرخ می‌نازید. اگر نامه‌ای دلپذیر نوشت که رفقا برآند که مجموعه‌ای مقاله فراهم سازند و به احمد آرام اهدا کنند از لحاظ آن بود که زحمات و خدمات آرام را قدر و ارج می‌گزارد.

سالی که می‌خواستیم برای پانزدهمین سال تأسیس یغما جشن بگیریم. به پاس دوستی سی و چند ساله خود با یغمائی پیشقدم شد و ذیل دعوتنامه را امضاء کرد. قصه میان او و یغمائی و دوستی دیرینه آنها که در موقع مرگ مینوی دورانش به پنجاه و چند سال می‌رسید درازست. اگر چه مجملی را یغمائی در رثای مینوی نوشته است من باید درینجا بنویسم که مجله یغما و یغمائی در تجدید رابطه مینوی با محیط فرهنگی ایران سهم عظیم داشت و مقام دوستی را در حق مینوی بجای آورد. مینوی هم نسبت به یغمائی کوتاهی نکرد. زیرا وقتی به او گفتم که رفقا مجموعه‌ای به افتخار یغمائی چاپ می‌کنند فوری مقاله‌ای فرستاد و در آن یغمائی را «دوست عزیز و گرانقدر... شاعر و استاد و ادیب و محقق ارجمند» خواند.

* * *

حدیث مربوط به رابطه مینوی و تقی‌زاده نیز مفصل است و بی‌اشاره نمی‌توان گذشت. تقی‌زاده در تربیت و راهبری و ترقی مقام مینوی حقی عظیم دارد. این روش تقی‌زاده بود که دست افراد علاقه‌مند به فرهنگ و ادبیات و تاریخ را بگیرد و پیش ببرد. تقی‌زاده درین امر به هیچ‌وجه توجه به رفتار شخص نداشت، ورنه نایست که مینوی تلخ و تند را بریکشد. شاید برخی بگویند که مینوی در قبال تقی‌زاده آرام و خاضع بود. اما اگر خبر داشته باشند که مینوی به تقی‌زاده هم می‌پرید و همانطور با او رفتار می‌کرد که با دیگران، آنوقت بیشتر بر میزان

حلم و مقام علم دوستی تقی‌زاده پی می‌برند. من در میان اوراق تقی‌زاده که به لطف خانمش دیده‌ام چند نامه از مینوی هست و اینجا بی‌عیب می‌دانم که جملاتی از نامه مورخ ۴ دیماه ۱۳۱۳ را برای اثبات نظر خود نقل کنم. در آن موقع تقی‌زاده به مقام وزارت و سفارت رسیده بود اما مینوی جوانکی سی‌ساله بوده است و در چنین سنی به تقی‌زاده می‌نویسد:

«آنچه از دست‌پروردگان اینجانب برای تصحیح و طبع به مناسبت کتاب «از پرویز تاچنگیز» مرقوم فرموده‌اید حکایت ازین می‌کند که وضع و حال ایران عموماً و بنده خصوصاً را فراموش فرموده‌اید. مؤید این مطلب اینکه در آخر مرقومه اضافه فرموده‌اید: «امیدوارم قدر و مقام علمی‌تان را همه فهمیده و سنجیده‌اند و کاری هم مناسب آن مقام دارید...» حضرت‌عالی می‌دانید وزرای ایران عموماً کسی را می‌پرورند که «حضرت اشرف حضرت اشرف» از دهانش نیفتد، تعظیم و تکریم را بحد اعلی برساند، جلوشان سیگار نکشد، حالت و صورت خودمانی بخود نگیرد، و باز خوب می‌دانید که بنده هیچ یک از این آداب را بلد نیستم و رعایت نمی‌کنم... نمی‌دانم چه فایده دارد. این چیزها را برای حضرت‌عالی بنویسم. زیرا حضرت‌عالی هم جز خر حمالی از بنده انتظاری ندارید. حقوق دویست تومانی و دویست و پنجاه تومانی از مرحمت‌عالی نصیب دیگران می‌شود. بنده را برای یک رتبه چهار کوفتی که چهار سال بیشتر از آن استفاده کرده بودم یک سال معطل کردند... آنچه می‌بینم اینکه من اگر از معنی حقیقی زندگی هم صرف‌نظر کنم و به این زندگی حقیر که مانند حرکات مشتی کرم در وسط منجلاب است راضی شوم درین‌جا هم از همین زندگی بی‌مزه محروم‌م. بزرگترین دوستان من (اگر مقام آن را داشته باشم که آن شخص را دوست خود بنامم) که ادعا می‌کند قدر و مقام علمی مرا فهمیده و سنجیده است با اطلاع کامل که از سختی حال من داشت برای من هیچ اقدام مفیدی که نکرد سهل است بقول خود «یک سال در طهران» از من بکلی بی‌خبر بود و حالا هم اگر برای خاطر مقالات خود که در جشن‌نامه فردوسی باید چاپ شود نبود؛ این یک کاغذ را هم از برلن به من نمی‌نوشت.»

تقی‌زاده پس از فرونشستن نیران جنگ جهانی دوم که امکانات اجتماعی برای مینوی آماده شد نامه‌ای در توصیف مقام علمی او به وزارت فرهنگ نوشت (هشتم مرداد ۱۳۲۵). این نامه را حبیب یغمائی در نخستین سال مجله یغما (۱۳۲۷) به چاپ رسانید تا هم تقی‌زاده را بشناساند و هم مینوی دانشمند و فراموش شده را. تقی‌زاده آنچه را در منزلت علمی مینوی آن زمان باید گفت و نوشت در آن نامه گفته است و نوشته است. کدام سفیر ایران است که تاکنون به یاد دانشمندی ایرانی افتاده باشد و تقریباً به دولت خود تکلیف کرده باشد که دانشمند فراموش شده‌ای را به کار بگمارد. این مکتوب طبعاً در بازگشت مینوی به ایران و احراز مقام استادی دانشگاه بسیار مؤثر افتاد و اتفاقاً آنطور که به یاد دارم مینوی طبق همان قانونی به استادی رسید که نام تقی‌زاده و یک یا دو نفر دیگر در آن آمده بود. باید دانست که مینوی به هیچ‌وجه هم‌مشرقی سیاسی یا گروهی با تقی‌زاده نداشت. طبع بلند علم دوست و سعه تفکر عالمانه تقی‌زاده بود که مینوی را برمی‌کشید. مینوی بعدها حق‌شناسی خود را نسبت به تقی‌زاده با نوشتن مقاله‌ای که در آن تقی‌زاده را از «بنیانهای ملت» نامید (مندرج در مجله یغما) ادا کرد. همین مقاله است که موجب رنجش ابراهیم پورداود شد. چه در این مقاله مینوی شدیداً به لغت‌سازان تاخت و به مناسبتی هم به مرحوم پورداود گرامی و نازنین، گوشه‌ای زد.

اگر چه گفتم مینوی در مشرب سیاسی با تقی‌زاده هماوازی و همگروهی نداشت وقتی که حزب ترقی در طهران تشکیل شده بود مینوی همچون عده‌ای کثیر از افراد خوشنام عضو آن حزب شد. ولی مینوی در دسته‌های فکری و سیاسی دیگری که تقی‌زاده به مناسبت فعالیت‌های انقلابی و اجتماعی در دوران حیات خود عضویت یا رهبری آنها را داشت وارد نشد.

میان مینوی و تقی‌زاده باب مکاتبه علمی مفتوح بود. مینوی از سال ۱۳۰۵ در نامه‌های خود مطالب تحقیقی باب ذوق و مطالعه تقی‌زاده را مندرج می‌ساخته است و عکس چند نمونه از آنها را که به دست آورده‌ام درین شماره به چاپ می‌رسانم.

قزوینی هم نسبت به مینوی حس احترام فوق‌العاده داشت و دقت علمی او را می‌ستود. مینوی وقتی که به پاریس رسید و محضر قزوینی را درک کرد به فهرست‌نویسی کتابخانه قزوینی همت گمارد. قزوینی در ختام فهرست می‌نویسد:

«ابتدای اقدام در این کار در دو سال قبل در اواخر صفر سنه ۱۳۴۸ به همت بلکه به اصرار و ابرام دوست جوان فاضل من آقای میرزا مجتبی مینوی بود شکرالله سعه و متعناً بطول بقائه که خودشان داوطلبانه شروع کردند بترتیب دادن فهرستی برای کتابهای من.» (یادداشت‌های قزوینی، جلد هشتم، ص ۱۷) و این تعریف و توصیف از مینوی جوان است که سنش در آن وقت حدود سی سال بوده است.

قزوینی یکی از صفات مینوی را (در وقتی که هنوز حدود بیست و دو سال داشته) دقت و توجه عمیق و هنرمندانه او در غلط‌گیری یافته بود. پدرم ضمن خاطره‌ای که مربوط به انتشار دوره‌های اول و دوم مجله آینده (۱۳۰۴-۱۳۰۶) در سال ۱۳۳۸ (مجله آینده جلد چهارم صفحه ۲۷۶) نوشته‌اند قسمتی از نامه مرحوم قزوینی در مورد طبع مقاله خط ابن‌سینا به خودشان را نقل کرده‌اند. قزوینی نوشته است: ... غلط‌گیری و تصحیح آن را به اهتمام فاضل مدقق آقای میرزا مجتبی مینوی واگذارید که به استحضار ایشان تصحیح شود... که من به غیر ایشان به احدی اطمینان ندارم...» و در آن تاریخ هنوز قزوینی مینوی را ندیده بود و فقط از راه مکاتبه و مطالعه یکی دو مقاله‌ای

که از مینوی در آن اوقات نشر شده بود، می‌شناخت. پدرم در یادداشت خود نوشته است: «باید بیفزایم که همین اعتماد را نیز آقای تقی‌زاده نسبت به دقت و صحت عمل آقای مینوی داشتند. زیرا مقالات ایشان نیز در آینده زیر نظر آقای مینوی غلطگیری می‌شد...»

بلی، مینوی به چندین هنر آراسته بود - و غلطگیری مطبعی یکی از آن هنرها بود. ادعا می‌کنم که تاکنون هیچ‌کس در ایران نتوانسته است همانند او کتاب بچاپ برساند، کتابی که بی‌غلط و یا بسیار کم‌غلط باشد. ضمناً از حیث قطع و وصل کلمات و مقدار فاصله لازم میان آنها رعایت تناسب شده باشد. سبب عمده توفیق مینوی درین امر آن بود که او با حوصله تمام اخبار مطبعی را به خط خوانا و روشن می‌نوشت و آنچه را می‌خواست که حروفچین رعایت کند، خود در نوشته‌اش رعایت می‌کرد.

از هنرهای دیگرش خوب بر خواندن نوشته‌ها بود، بنحوی که شنونده را به شنیدن و دقت کردن در مطلب جلب می‌کرد. پس مطالب بطور روشن در ذهن شنونده جا می‌گرفت. همین هنرش موجب بود که در ایام جنگ، ایرانیان را به شنیدن سخنانش از رادیو لندن ترغیب می‌کرد. بعدها هم گاه به گاه در رادیو و تلویزیون ایران سخن می‌گفت، این التفات را نسبت به القای مطالب خود داشت و اغلب شنندگان از شنیدن سخنش لذت می‌بردند.

خواندن خطوط قدیم و تقلید آن خطوط نیز از هنرهای برجسته مینوی بود. این هنر عالی را از راه دیدن نسخ خطی و ممارست در مطالعه مقدار کثیر آنها کسب کرده بود.

* * *

باید مینوی را یکی از آزادگان سی سال اخیر دانست. مقالاتی که او در زمینه‌های اجتماعی و فکری ایران در دوره مجله یغما نوشت و بعدها قسمتی را بصورت رساله‌ای به نام «آزادی و آزاد فکری منتشر ساخت نشان‌دهنده افکار او در مباحث اجتماعی و یادآور ایامی است که مینوی در باب جامعه‌ای که خود را فردی از آن می‌دانست می‌اندیشید. این نوشته‌ها نشان می‌دهد که مینوی در باب آزادی در میان ملل مختلف کتب متعدد خوانده است و بر احوال اجتماعی خودمان نیز کاملاً واقف بوده است و می‌دانیم از وقتی که در جرگه «ربعه» می‌بود کم و بیش صحبت‌های اجتماعی میان دوستان آن مجمع رد و بدل می‌شده است.

مینوی از شرکت کردن در کنگره‌ها و مجمع‌های علمی لذت می‌برد و در سی سال اخیر در اغلب کنگره‌ها شرکت کرد، خواه در کنگره‌هایی که دعوت می‌شد و خواه در کنگره تحقیقات ایرانی که عضویت در آن بدون دعوت است و شخص باید خود تقاضای عضویت کند.

مینوی در بعضی از کمیسیون‌ها هم عضو فعال و مؤثر بود و از وجودش و حضورش فوایدی حاصل می‌شد. مدتی که عضو انجمن تألیف و ترجمه دانشگاه طهران بود کمکه‌های زیاد به من کرد، مخصوصاً در آن موارد که با یک کلام تند و حتی زننده راه را بر تصویب شدن کتاب ناباب و بد می‌بست!

وقتی هم که در کتابخانه ملی بودم و برای فهرست‌نویسی نسخ خطی آنجا اصولی وضع می‌شد همکاریهای باارزش کرد و نظریاتش در وضع آن اصول و عقایدش در ترتیب فهرست مؤثر بود. هر یک از آنها یادگارهایی است ارجمند برای من، ولی بیانش موجب شناساندن بیشتر اوست و نمایاندن آن خصائلی که در همه کس نیست.

ظاهراً مینوی مقاله‌نویسی را از مجله آینده آغاز کرد (۱۳۰۵)، نخستین مقاله‌اش «انتقاد مقاله طهران یا تهران» نام دارد. مقاله دیگرش در آن مجله، معرفی کتاب گاتهای پورداودست. یکی دو مقاله هم در مجله تقدم نوشت. در زمان جنگ که مجله روزگار نو در لندن چاپ می‌شد با آن مجله همکاری دامنه‌داری داشت. پس از آن در یادگار و سخن چند مقاله انتشار داد. تا اینکه دوستش حبیب یغمائی مجله یغما را تأسیس کرد و مینوی تقریباً در هر دوره آن چند مقاله داشت. مجلات دیگری که از همکاری قلمی او برخوردار شده‌اند: راهنمای کتاب، فرهنگ ایران زمین، مجله‌های دانشکده‌های ادبیات تهران و مشهد است. فهرست مقالات او بترتیب سنوات انتشار به ضمیمه این شماره چاپ شده است.

آخرین خدمت مینوی بینادگذاری قسمت علمی بنیاد شاهنامه و تربیت چند پژوهشگری است که باید شیوه استاد خود را برای عرضه کردن شاهنامه اصیل به کار گیرد و زحمات بی‌مانند مینوی را به مرحله نشر برساند.

* * *

مینوی از خوش‌سفران و خوش‌محضران این روزگار بود. مشروط بدان که همسفرش و معاشرش می‌دانست چگونه با او رفتار کند تا مینوی تلخ و تند نشود. البته مینوی در ناملايمات سفر متحمل نبود. گاهی سختیها و ناگواریها او را از کوره به در می‌برد. اگر اطاق مهمانخانه نامنظم بود، اگر اتومبیل در راه می‌ماند، اگر سر و صدای نابهنگام مانع خواب بود، اگر تالار غذاخوری کثیف بود هر یک موجب می‌شد که مینوی برآشوبد. ناآرام بشود و فریادش برآید. عباس زریاب خوب به یاد دارد که مینوی در کنار یکی از زیباترین دریاچه‌های حوالی مونیخ با پیشخدمتی که درآوردن قهوه اشتباهی با کوتاهی و تأخیری کرده بود چه کرد. جزئیات واقعه در خاطر من نیست. خیال می‌کنم که فتنان را بزمین کوبید!

منوچهر ستوده و احمد اقتداری و محسن مفخم هم خوب به یاد دارند که در سال ۱۳۳۳ در راه غار و فشاپویه وقتی از مهمانی ارباب جمشید سروشیان (به افتخار ابراهیم پورداود) برمی‌گشتیم در قبال مأمور نظامی مانع عبور چه قشقرقی به راه انداخت. بحدی که جان سالم از تیراندازی محتمل آن مأمور به دربردیم.

اما اگر همسفر، ناگواریها را نادیده می‌گرفت و با مینوی در نمی‌افتاد و این نوع سختیها را معمولی می‌شمرد و آسانگیر می‌بود، بحدی که مینوی آرامی می‌پذیرفت و موجب می‌شد که او را به عوالم علمی و معنوی بکشاند دری از دنیای شیرین و پر لذت مصاحبت گشوده می‌شد و طبعاً محاوره و مفاوضه دلکش و دلپذیری به میان می‌آمد. در چنین وضع و حال دریائی از ذوق و احساس و اطلاع در کنار بود.

آخرین باری که همسفر شدیم در اردیبهشتی بود که ماه بعدش بیمار و در حقیقت «افتاده» شد. در آن سفر شاداب بود و سرحال. با هم به لندن رفته بودیم، یعنی به همراهی جمعی که به دیدن جشنواره اسلامی دعوت شده بودند. درین سفر خوشحال شد که یکی از دو پسرش را که مقیم انگلیس بود و سالها بود که ندیده بود، دید. یکی از روزها که با احمد اقتداری بجانب تالار و غذاخوری می‌رفتم به مینوی برخوردم. مینوی از طرف مقابل می‌آمد و کتابی در دست داشت. بی‌اختیار فریاد شوق برآورد و گفت افشار اینهم کتاب پسر مینوی! براستی در پوست نمی‌گنجید از اینکه فرزندش برومند شده است و به مقام معلمی زبان انگلیسی رسیده است و تألیفی در زبان انگلیسی برای تدریس نشر کرده است. براستی این وقعه برای مینوی شغف‌انگیز بود و جای اعجابی ندارد زیرا «همه قبیله او عالمان دین بودند». او همیشه فخر می‌کرد که اجدادش از علمای صاحب مسند و شریعتمداران بزرگ استرآبادی در عصر ناصری بوده‌اند.



پوستر مراسم بزرگداشت مجتبی مینوی که ایرج افشار در دانشگاه تهران برگزار کرد (اردیبهشت ۱۳۸۶) طرح از مرتضی ممیز

چه بی‌انصافند آنها که می‌گویند مینوی از عواطف و احساسات انسانی کم بهره بود! همسر مینوی در حین مرض موت او گفت که عارضه سکتۀ مغزی ماقبل آخر که در منزل بدو روی آورد در همان روزی اتفاق افتاد که ساعتی قبل از آن مجله یغما به دست مینوی رسیده بود و مینوی بلندبلند به خواندن شعر نابینائی پرداخته بود و باخلجانی تمام گریه می‌کرد.

به یاد دارم سفر ۱۳۳۷ را که از آلمان به لوزان آمد و چند روز را در آن شهر آرام با هم بودیم و اغلب ساعات را با هم در پارک دهکده‌اوشی (بر کنار دریاچه لمان) که درختهای بسیار زیبا دارد و هر درختش مورد مراقبت و احترام است می‌گشتیم و قدم می‌زدیم. یکی از بارها مینوی گفت بین تفاوت ره از کجاست تا به کجا! شهردار اینجا اینطور درختها را مواظبت می‌کند و از آن ما انطور! زیبایی پارک و درختها چندان در روح او تأثیر کرد که پس از مراجعت به تهران در مقاله‌ای که یادم نیست عنوانش چه بود و در کجا چاپ شد به طعنه نوشت این سوئیستها قدر درخت نمی‌دانند! این هم نمونه‌ای دیگر از عواطف و دقت نظر او نسبت به طبیعت آنچه پسندیده انسانی است و آنچه پسندیده نیست.

مینوی با هر کس که نقاری پیدا می‌کرد به آسانی صفا می‌کرد. وقتی مقاله‌ای در یغما نوشت که عنوانش «تقی‌زاده» بود. نوشتیم که در آن نیشی به عقاید پورداود زده بود و طبعاً بر پورداود گران آمد و میانشان جدائی افتاد. تا اینکه در موقع انعقاد کنگره شرق‌شناسان که در مسکو تشکیل می‌شد پورداود به ریاست هیأت ایرانی انتخاب شد. همان‌روز اول که هر یک از ایرانیان از سوئی فرا می‌رسید مینوی بر سر میزی آمد که پورداود نشسته بود. باروئی خوش و کلامی عذرخواهانه به پورداود خوشامد گفت و پورداود روی او را بوسید. درحالیکه در راه رفتن به مسکو مرحوم دکتر معین و من (که با هم می‌رفتیم) نقشه‌ها می‌ریختیم که چگونه باید طبق سفارش تقی‌زاده، مینوی را برای آشتی با پورداود آماده کرد.

مینوی درین موارد کاملاً آسانگیر بود. بسیاری به یاد دارند که در مهمانی کنگره جهانی ایرانشناسان، مینوی آماده آشتی کردن با دوستی دیرینه شد که میانشان کدورت دامنه‌داری ایجاد شده بود و افسوس که آن دوست رد به سینه مینوی زد.

من موارد دیگری ازین مقوله‌ها دارم ولی از آن میان آوردن یک مورد را بی‌مزه نمی‌دانم و آن وقعه‌ای است در مورد یکی از فضلالی درجه اول ترکیه.

میان آن فاضل ترک و مینوی در ایامی که مینوی مقیم ترکیه بود حشر و نشر دائمی بود و تقریباً همه روز باهم بودند. تا اینکه علتی بروز کرد و نقاری روی نمود. مینوی هم به طهران آمد و باید ارتباط مقطوع شد. پس از سالی چند آن دانشمند به ایران آمد و به کتابخانه مرکزی آمد تا مرا ببیند. فوراً از احوال مینوی جويا شد. گفتم الآن تلفن می‌کنم و به او خبر می‌دهم که تو آمده‌ای. گفت تلفن مکن که عصبانی می‌شود و بد و بیراه می‌گوید. راضی به ناراحتی او نیستم. گفتم خیر اینطورها هم نیست و قطع دارم که مینوی مشتاق دیدن تست. دوست ترک تردید داشت که اینطور باشد. تلفن کردم. بی‌تأملی گفتم آیا می‌دانید که فلانی اینجاست؟ گفت اه! چی میگی؟ کجاست؟ گفتم همینجاست. گفت پس گوشی تلفن را بده به او دادم. مشتاقانه احوال‌پرسی کرد بحدی که گوئی هیچ کدورتی وجود نداشته است. فوراً هم خودش را به کتابخانه رسانید و دوست ترک که را در آغوش کشید و بوسید... هنوز چند دقیقه‌ای نگذشته بود که آن دوست ترک به فارسی لهجه‌دار نامطلوبی صحبت می‌کرد به یکی از حاضران مجلس گفت آقا ببخشید که خوب نمی‌توانم به فارسی صحبت کنم. زیرا مدتی است که به فارسی تکلم نکرده‌ام و آنچه می‌دانستم فراموش کرده‌ام. مینوی بالادرنگ گفت خیر! تو هیچ‌وقت فارسی نمی‌دانستی! البته این بار آن دوست ترک از سخن مینوی رنجشی پیدا نکرد، زیرا صفای ضمیر مینوی را خوب دریافته بود.

* * *

مینوی در سالهایی که قید و بند زندگی خانوادگی نداشت علاقه خاصی به سفر و گردش در کوهساران ایران داشت. گاهی در معیت زریاب خوئی و حبیب یغمائی و فریدریش لانکامر و دیگران به کاشانه منوچهر ستوده یا من که در کوشک لورا مواقع است می‌آمد و می‌ماند و همیشه از مصاحبت محضر پرفیض و برکتش لذت می‌بردیم و چه لطفها و نوازشها که نسبت به فرزندانم روا نمی‌داشت.

اینک که می‌خواهم این نوشته را به پایان برم به یاد آوردم این رباعی حبیب یغمائی را که در یکی ازین سفرهای حدود بیست سال قبل در دفترچه درسی مازیار فرزند منوچهر ستوده نوشته است:

در دامن کوهسار هستیم و خوشیم

آسوده ز روزگار هستیم و خوشیم

در خدمت مینوی و ... و خوئی

هممصحبت مازیار هستیم و خوشیم



نشسته جلوه مجتبی مینوی ؛ نفر بعدی: بزرگ علوی



مینوی، تورخان گنجه ای ، ایرج افشار، محمد معین ، احسان یارشاطر و ...



کنفرانس ایرانشناسان در شوروری بزرگ علوی، مجتبی مینوی، ایرج افشار، محمد معین، احسان یارشاطر و یان رییکا دیده می شوند



از راست : دکتر محمود افشار، حبیب یغمایی، مجتبی مینوی، سید حسن تقی زاده و خانم تقی زاده (خرداد ۱۳۴۸) منزل ایرج افشار،
عکس از ایرج افشار



حسین کریمان و مجتبی مینوی در ده اوشان (تابستان ۱۳۴۷)



مجتبی مینوی و سید محمد علی جمالزاده (۱۳۵۰ ش)



از راست: محمد امین ریاحی، مهدی محقق، مجتبی مینوی، حبیب یغمایی، اصغر مهدوی و سید جعفر شهیدی



ایرج افشار، محمد فرخ و مجتبی مینوی